

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ يَثْبِتُ فُسَادَ هَذَا الشَّرْطِ لَا مِنْ جِهَةِ لُزُومِ الْغَرَرِ فِي الْبَيْعِ، حَتَّى يُلْزَمَ فُسَادُ الْبَيْعِ، وَ لَوْ عَلَى الْقَوْلِ بِعَدَمِ اسْتِثْنَاءِ فُسَادِ الشَّرْطِ لِفُسَادِ الْعَقْدِ، بَلْ مِنْ جِهَةِ أَنَّهُ إِسْقَاطٌ لَمَّا لَمْ يَتَحَقَّقْ»

خلاصه مطالب گذشته

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در موردی که مبیع عین غائبه است و بایع اوصاف او را برای مشتری بیان کرده، اگر در متن عقد شرط سقوط خيار رؤیت شود، سه قول وجود دارد؛ قول اول این بود که هم شرط فاسد است و هم عقد، قول دوم این بود که نه شرط فاسد است و نه عقد و قول سوم هم این بود که شرط فاسد است، اما عقد فاسد نیست.

دلیلی که برای این قول سوم آورده‌اند این است که شرط سقوط خيار در عقد، از باب إسقاط ما لم يتحقق است، به دلیل اینکه خيار به سبب رؤیت محقق می‌شود و قبل از رؤیت خيار وجود ندارد، بنابراین اگر قبل از رؤیت در متن عقد شرط سقوط خيار شود، این إسقاط ما لم يتحقق می‌شود و إسقاط ما لم يتحقق هم باطل است.

بنابراین شرط فاسد است، اما در عقد فسادى وجود ندارد و قائل به قول سوم هم می‌گوید: چنین شرطی موجب غرری بودن بیع نمی‌شود، تا بگوییم که بیع غرری شده و لذا باطل است، بیع همان حالت عدم غرریت خودش را دارد، اما این شرط، چون إسقاط ما لم يتحقق است، لذا صحیح نیست.

نظر مرحوم شیخ(ره) در این مسئله

مرحوم شیخ(ره) بعد از بیان هر سه قول و ادله آن فرموده: أقوال این ثلاثة قول اول است و نظرشان این است که در چنین موردی که در متن عقد شرط سقوط خيار شود، این بیع و معامله غرری می‌شود.

ایشان در مقابل قائل به قول دوم و استدلالشان که گفته‌اند: خيار حکمی از احکام شرعیه است و غرر موضوعی موضوعات عرفیه است، لذا حکم نمی‌تواند ایجاد موضوع کند فرموده‌اند که: ما هم این حرف را قبول داریم، که خيار نمی‌تواند اثبات وجود غرر و ایجاد غرر کند، اما آنچه سبب غرری بودن معامله می‌شود، خيار رؤیت نیست، بلکه سبب خيار است.

مراد از سبب خيار، یعنی آن التزام بایع به ذکر اوصاف، یعنی بایع وقتی که عقد را منعقد می‌کند، ملتزم است به اینکه این اوصافی که برای عین غائب گفته وجود دارد، پس بایع به وجود اوصاف ملتزم است، حال اگر با این التزام، سقوط خيار رؤیت

را شرط کند، که شرط سقوط خيار رویت یعنی عدم التزام به وجود این صفات، یعنی بایع می‌گوید که: ملتزم نمی‌شوم به اینکه این صفات موجود باشد، در این صورت این دو با هم منافات دارند.

در واقع شرط سقوط خيار، به یک التزام مطلق برمی‌گردد، که بایع به این عقد مطلقا ملتزم می‌شود، چه صفت در مبیع موجود باشد و چه موجود نباشد، لذا این التزام دوم با التزام اول منافات دارد.

پس بازگشت شرط سقوط خيار رؤیت به همین التزام دوم است، در حالی که در بیع عین غائبه، آن التزام اول هم وجود دارد، لذا بین این دو التزام تنافی وجود دارد و حال که تنافی وجود دارد، این معامله و بیع غرری می‌شود و بالأخره معلوم نمی‌شود که آیا بایع نسبت به آن صفات، التزامی دارد یا نه؟

اشکال بر قیاس ما نحن فیه به مسئله اشتراط براءة از عیوب

بعد شیخ(ره) فرموده: قائل به قول دوم، در کلامش قیاسی هم کرده و گفته: اگر وجود شرط سقوط خيار رؤیت سبب غرری بودن معامله شود، باید در جایی هم که مسئله اشتراط براءة از عیوب هست، موجب غرری بودن شود، در حالی که همه‌ی فقهاء این اشتراط براءة از عیوب را پذیرفته‌اند و کسی نگفته که: در اینجا غرر هست، اما بین این دو مورد یک فرق مهم وجود دارد.

در مسئله اشتراط براءة از عیوب تنافی بین دو التزام و تعهد نیست، بلکه یک جنسی در دست بایع است، حال مشتری، یا به صحت این جنس علم دارد و یا بنا را بر اصاله الصحه می‌گذارد، تنها چیزی که وجود دارد این است که بایع به براءة ملتزم می‌شود، پس دو التزام نداریم، و إلا اگر دو التزام باشد، در آنجا هم منافات دارد، مثلا اگر مشتری بگوید که: این جنس را به شرط صحت می‌خرم و بایع هم بگوید: من این را به شرط صحت می‌فروشم، اما کنارش بخواهد براءة از عیوب را شرط کند، این دو التزام با هم متنافی است.

اما در ما نحن فیه دو تعهد متقابل و متنافی داریم، اول چون این عین، عین غائبه است، لذا بایع به وجود این اوصاف در مبیع متعهد شده است و دوم شرط سقوط خيار، یعنی بایع مطلقا به مبیع متعهد شده است، چه اوصاف باشد و چه نباشد، در حالی که این دو با هم متنافی دارد.

اما در مسئله اشتراط براءة از عیوب این چنین نیست که دو تعهد متنافی با یکدیگر داشته باشیم، لذا شیخ(ره) فرموده: قیاس اینجا به آنجا، قیاس غیر صحیحی است.

تطبیق عبارت

«ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ يَثْبُتُ فساد هذا الشرط لا من جهة لزوم الغرر في البيع»، در اینجا دلیل قول سوم را بیان کرده و فرموده: گاهی فساد این شرط ثابت می‌شود، اما نه از این جهت که مستلزم وجود غرر در بیع باشد، «حتی يلزم فساد البيع»، که اگر شرطی مستلزم وجود غرر در بیع باشد، خود بیع هم فاسد می‌شود.

در شرایط فاسده، فساد بعضی از شرایط موجب سرایت به فساد عقد نیست، اما بعضی از شرایط، از نظر موضوع به خود عقد سرایت می‌کند، مثلا اگر شرطی غرری شد، معامله هم غرری می‌شود و معامله غرری هم موجب فساد معامله می‌شود.

قائل به قول سوم می‌گوید: در اینجا سرایت موضوعی نیست، یعنی اگر شرط فاسد شود، این موجب غرری شدن بیع نمی‌شود،

«و لو على القول بعدم استلزام فساد الشرط لفساد العقد»، ولو کسی قائل شود به اینکه فساد شرط مستلزم فساد عقد نیست، یعنی در جایی که سرایت موضوعی در کار است، اصلاً فساد شرط از ناحیه‌ی خود فساد عقد می‌آید و اگر عقدی فاسد شد، شرطش هم فاسد و باطل است، یعنی کسانی هم که قائل‌اند به اینکه فساد شرط به عقد هم سرایت می‌کند و عقد را هم فاسد می‌کند، گفته‌اند که: اگر شرط سبب غرری بودن بیع شود، خود عقد باطل می‌شود و اگر بیعی غرری شد، شرطش فاسد می‌شود.

به عبارت روشن‌تر در مسئله‌ی ملازمه بین فساد شرط و فساد عقد، بحث در حکم است، یعنی اگر عقدی شرط فاسدی دارد، مثلاً شرطش مخالف با قرآن و سنت است، بعضی گفته‌اند: همین فساد در شرط، موجب فساد عقد هم هست، که سرایت حکمی می‌شود و حکم فساد در شرط به عقد هم سرایت می‌کند، برخی هم قائل‌اند که سرایت حکمی وجود ندارد و فساد در شرط موجب فساد عقد نمی‌شود.

آن وقت کسانی که گفته‌اند: سرایت حکمی وجود ندارد، این را قبول دارند که اگر در موردی سرایت موضوعی بود، یعنی شرط غرری است و غرر در شرط موجب غرر در خود عقد می‌شود، گفته‌اند که: در اینجا عقد هم باطل می‌شود، البته نه از باب اینکه حکم فساد در شرط به عقد سرایت نمی‌کند، بلکه شرط به نام غرر موضوعی دارد، که این موضوع موجب غرری شدن بیع هم می‌شود، و لذا می‌گوییم: خود بیع غرری باطل است، از آن طرف هم می‌گوییم: حال که بیع باطل است، پس شرطش هم باطل است.

«بل من جهة أنه إسقاط لما لم يتحقق»، این «بل...» به آن «لا من جهت» می‌خورد، که فرموده: «لا من جهت لزوم الغرر بل من جهت أنه إسقاط لما لم يتحقق»، در اینجا اینکه در متن عقد شرط سقوط خیار می‌کند، إسقاط ما لم يتحقق است، «بناءً على ما عرفت: من أن الخيار إنما يتحقق بالرؤية»، که بنا بر اینکه گفتیم: خیار به سبب رؤیت حاصل می‌شود، «فلا يجوز إسقاطه قبلها»، پس اسقاط خیار قبل از رؤیت جایز نیست، «فاشترط الإسقاط لغو»، لذا إشتراط اسقاط لغو است، «و فساد من هذه الجهة لا يؤثر في فساد العقد»، و فساد شرط از این جهت، یعنی از جهت لغو بودن و نه غرری بودن، در فساد عقد موثر نیست.

«فيتعين المصير إلى ثالث الأقوال المتقدمة»، نتیجه این می‌شود که حال که دلیل قول سوم بیان شد، این قول سوم متعین می‌شود، «لكن الإنصاف: ضعف وجه هذا القول»، اما انصاف این است که وجه این قول سوم ضعیف است.

«و أقوى الأقوال أولها»، قول اول اقوی است، «لأن دفع الغرر عن هذه المعاملة»، در اینجا شیخ (ره) در مقام استدلال طوری حرف می‌زنند، که به دلیل قول دوم نظر دارند و دلیل آن را مورد مناقشه قرار می‌دهند، که قائل به قول دوم گفت: خیار حکم شرعی است و حکم شرعی نمی‌تواند غرر را که موضوعی از موضوعات عرفیه است، ایجاد یا نفی کند، که شیخ فرموده: ما هم قبول داریم، چون رفع غرر از این معامله، «و إن لم يكن لثبوت الخيار»، اگرچه مربوط به ثبوت خیار نیست، «لأن الخيار حكم شرعی»، چون خیار حکم شرعی است، «لا دخل له في الغرر العرفي المتحقق في البيع»، لذا دخلی در غرر عرفی که در بیع متحقق می‌شود ندارد.

«إلا أنه لأجل سبب الخيار»، یعنی اما رفع غرر به دلیل سبب خیار است، یعنی سبب خیار رافع غرر است، «و هو اشتراط تلك الأوصاف المنحل إلى ارتباط الالتزام العقدي بوجود هذه الصفات»، سبب خیاری که إشتراط آن اوصاف منحل به التزام عقدی به وجود این صفات می‌شود، یعنی بایع ملتزم می‌شود که این صفات باشد.

«لأنها إما شروط للبيع»، چون این صفات یا شروط برای بیع است، «و إما قيود للمبيع كما تقدم سابقاً»، و یا قیود برای مبیع است، که قبلاً گذشت، شروط بیع یعنی این قصدی که بایع و مشتری در بیع دارند، مشروط به این شرط است، که اگر قصد مبنی بر این اوصاف شد، در صورت نبود اوصاف، اصلاً قصد به آن تعلق پیدا نکرده است. پس آن قصدی که در بیع معتبر است،

مشروط به این اوصاف است.

اما قیود مبیع یعنی خود مبیع مرکب از یک جزء خارجی و یک جزء ذهنی است، که جزء خارجی همین اجزای خارجی است و جزء ذهنی تقید این مبیع به این اوصاف است، پس این قید برای مبیع می‌شود.

کما تقدم سابقاً، که طبق تعریف و توضیحی که دادیم، در اول که شروط برای بیع است، چون مسئله مربوط به قصد می‌شود، بطلان از باب تخلف قصد است، یعنی چون آنچه که واقع شده غیر مقصود است، ولی در دومی که قیود برای مبیع است، بطلان از باب تخلف قصد نیست، بلکه بطلان از باب این است که مبیع تمام اجزاء را ندارد.

پس سبب خیار به این التزام عقدی برمی‌گردد، «و اشتراط سقوط الخيار راجعٌ إلى الالتزام بالعقد على تقديري وجود تلك الصفات و عدمها»، و از آن طرف اشتراط سقوط خیار به التزام به عقد، بنا بر اینکه این صفات موجود باشد یا معدوم باشد برمی‌گردد، یعنی به یک التزام مطلق برمی‌گردد، «و التنافي بين الأمرين واضحٌ»، یعنی تنافی بین این دو التزام واضح است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) در التزام بین مطلق و مقید فرق است، بلکه شاید بین خود مطلق و مقید تنافی نیست، اما بین دو التزامی که این چنین هستند فرق است، التزام یعنی آن تعهد قلبی، که این به وجود این صفات متعهد شده و التزام دوم مطلق است، یعنی چه صفات باشد و چه نباشد، متعهد شده است، که بینشان تنافی وجود دارد. بلکه در اصول داریم که بین مثبتین تنافی نیست، بین مطلق و مقیدی که هر دو مثبت است، تنافی وجود ندارد، اما در اینجا نمی‌شود که انسان هم ملتزم به مقید شود و هم ملتزم به مطلق.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) خودش اعم است، ولی التزام به اعم با التزام به اخص فرق دارد، مثل اینکه به یک کسی بگویید: ملتزمی که طلبه‌ی عادل را بیاوری، بعد دوباره بگویید: ملتزم شو که یک طلبه را بیاری، چه عادل و چه غیر عادل، که این دو التزام با هم فرق می‌کند.

بعد سراغ آن قیاس که کرده‌اند آمده، که گفته‌اند: اگر شرط سقوط خیار موجب غرری بودن شود، باید شرط برائت از عیوب هم موجب غرری بودن شود و از آن جواب داده و فرموده: «و أمّا قیاس هذا الاشتراط باشتراط البراءة»، یعنی قیاس شرط سقوط خیار با اشتراط برائت از عیوب، «فیدفعه الفرق بينهما»، فرق بین این دو، این قیاس را دفع می‌کند، «بأنّ نفي العيوب ليس مأخوذاً في البيع على وجه الاشتراط أو التقييد»، به اینکه نفی عیوب قید برای بیع، به نحو شرطیت، که شرط بیع باشد و یا به نحو تقييدیت، که قید مبیع باشد نیست، «و إنّما اعتمد المشتري فيهما على أصالة الصحة»، و مشتری در هر دو بنا را بر صحت می‌گذارد، «لا على تعهد البائع لانتفائها»، و نه بر تعهد بایع بر منتفی بودن عیوب، «حتّى ينافي ذلك اشتراط براءة البائع عن عهدة انتفائها»، تا اینکه این با شرط برائت بایع از عهده إنتفاء عیوب منافات داشته باشد.

«بخلاف الصفات فيما نحن فيه»، به خلاف صفات در ما نحن فيه، «فإنّ البائع يتعهّد لوجودها في المبيع و المشتري يعتمد على هذا التعهّد»، چرا که بایع متعهد بر وجود صفات در مبیع است و مشتری هم بر این تعهد اعتماد می‌کند، «فاشتراط البائع على المشتري عدم تعهده لها و التزام العقد عليه بدونها ظاهر المناقاة لذلك»، آن «ظاهر» خبر «إشتراط» و «عدم» مفعول آن است، یعنی اگر بایع عدم تعهد خودش را نسبت به این صفات بر مشتری شرط کند و بایع به عقد بر مبیع بدون این صفات ملتزم شود، منافات این با آن تعهدش به وجود صفات روشن است.

«نعم، لو شاهدته المشتري و اشتراه معتمداً على أصالة بقاء تلك الصفات»، بلکه اگر مشتری مبیع را مشاهده کرده و آن را با اعتماد بر استصحاب بقاء آن صفات خریده، «فاشتراط البائع لزوم العقد عليه و عدم الفسخ لو ظهرت المخالفة»، بایع هم بگوید

که: عقد را به صورت لازم انجام می‌دهم، که اگر مخالفت ظاهر شود، دیگر مشتری حق فسخ نداشته باشد، «کان نظیر اشتراط البراءة من العيوب.»، یعنی ما نحن فيه هم نظیر اشتراط براءة از عیوب می‌شود، یعنی همان طور که در اشتراط براءة اشکالی ندارد، در ما نحن فيه هم اگر مشتری خودش بر وجود این صفات اعتماد و معامله کرده و بایع هم بگوید: به شرطی معامله می‌کنم که خیار رؤیت نداشته باشی، این اشکالی ندارد.

«كما أنه لو أخبر بكيله أو وزنه فصدقته المشتري فاشترط عدم الخيار لو ظهر النقص»، مثل اینکه اگر بایع به کیل یا وزن مبیع اخبار دهد و مشتری هم او را تصدیق کند، بایع هم در صورت ظهور نقص عدم خیار را شرط کند، «کان مثل ما نحن فيه»، این مثل ما نحن فيه است، یعنی اگر بایع بگوید: این ده کیلو است و عدم خیار را شرط کند، بعد معلوم شود که این ناقص است، در اینجا هم این شرط شرط باطلی است، «كما يظهر من التحرير في بعض فروع الإخبار بالكيل»، کما اینکه این حکم در تحریر در بعضی از فروع اخبار به کیل ظاهر می‌گردد.

(سوال و پاسخ استاد محترم) ما نحن فيه دو مثال دارد؛ یک مثالش این است که بایع به وجود صفات متعهد می‌شود، که اگر بخواهد شرط سقوط خیار رؤیت کند، شیخ(ره) فرموده: در اینجا دو تعهد متنافی است، اما قبل از «کما» مسئله این بود که مشتری خودش قبلاً مبیع را دیده است و بایع نسبت به وجود صفات تعهدی ندارد و مشتری بقاء صفات را استصحاب کرده و معامله می‌کند و بایع هم می‌گوید: به شرطی معامله می‌کنم که خیار رؤیت نداشته باشی، که اینجا دیگر دو تعهد متنافی نداریم و نظیر اشتراط براءة از عیوب می‌شود.

شیخ(ره) دوباره مطلب را تکرار کرده و فرموده: «و الضابط في ذلك: أن كلّ وصفٍ تعهده البائع و كان رفع الغرر بذلك»، قاعده در اینجا این است که هر وصفی که بایع به آن متعهد می‌شود و رفع غرر به سبب این تعهد است، «لم يجز اشتراط سقوط خيار فقه»، شرط سقوط خیار در هنگام فقد آن شرط جایز نیست، «و كلّ وصفٍ اعتمد المشتري في رفع الغرر على أمانة أخرى جاز اشتراط سقوط خيار فقه»، و هر وصفی را که مشتری در رفع غرر، بر اماره دیگری غیر از تعهد بایع اعتماد کرده، اشتراط سقوط خیار در صورت فقد آن وصف جایز است. اماره در اینجا اماره‌ی اصطلاحی نیست، بلکه لغوی است، یعنی بر نشانه‌ی دیگری غیر از تعهد بایع اعتماد کند.

«كالأصل»، و اماره آخری هم مثل اصل است، که اصل یعنی اصالة الصحة و استصحاب هم می‌تواند باشد، چند وقت پیش دیده بود که این صفات در این مبیع هست، حال شک می‌کند که آیا هست یا نه؟ استصحاب بقاء می‌کند.

«أو غلبة مساواة باطن الصبرة لظواهرها أو نحو ذلك.»، صبره و آن تلی از گندم را که انسان ظاهرش را می‌بیند، که از یک نوع مرغوبی است، غالباً باطن این با ظاهرش یکی است، که مساوی بودن باطن صبره با ظاهر آن غلبه دارد یا مانند اینها که همه امارات دیگر است.

«و ممّا ذكرنا ظهر وجه فرق الشهيد و غيره في المنع و الجواز»، شهید(ره) در مقابل شیخ طوسی(ره) و اتباعش فرق گذاشته و فرموده: اگر بایع براءة از عیوب را، در عینی که صفات باید در آن موجود باشد شرط کند، این باطل است، اما اگر بایع در ابتدا نسبت به صحت و معیوب بودن مبیع شرط براءة کند، این درست است، که شیخ(ره) فرموده: وجه فرقی همین است که بیان کردیم، «بین اشتراط البراءة من الصفات المأخوذة في بيع العين الغائبة»، این مربوط به منع است، که شهید(ره) از اشتراط براءة از صفات مأخوذه در بیع عین غائب منع کرده است، «و بین اشتراط البراءة من العيوب في العين المشكوك في صحته و فساد»، این هم مربوط به جواز است، که شرط براءة از عیوب در عینی که شک داریم که آیا این صحیح است یا فاسد؟ که این را شهید(ره) تجویز کرده است.

«و ظهر أيضاً أنّه لو تيقّن المشتري بوجود الصفات المذكورة في العقد في المبيع»، همچنین این مطلب هم روشن می‌شود، که اگر مشتری به وجود صفات ذکر شده در عقد در مبيع يقين دارد، «فالظاهر جواز اشتراط عدم الخيار على تقدير فقدها»، چون بايع به وجود این صفات تعهد نکرده، می‌تواند عدم خيار را بر فرض فقد این اوصاف را شرط کند، «لأنّ دفع الغرر ليس بالتزام تلك الصفات»، برای اینکه منشأ رفع غرر التزام بايع به این صفات نبوده است، «بل لعلمه بها»، بلکه به خاطر علم مشتری به این صفات بوده است.

«و كذا لو اطمأن بوجودها و لم يتيقّن.»، همچنین اگر به وجود آن صفات در مبيع اطمینان دارد، اما يقين ندارد، باز هم جایز است.

«و الضابط كون اندفاع الغرر باشتراط الصفات و تعهدها من البائع و عدمه»، ضابطه و قاعده این است که هر جا دفع غرر معلول تعهد بايع باشد، بايع نمی‌تواند شرط سقوط خيار بکند و هر جا دفع غرر معلول تعهد باید نباشد، بايع می‌تواند شرط سقوط خيار کند. ضمیر «عدمه» به إندفاع برمی‌گردد، یعنی اگر دفع غرر از بايع شد، اینجا شرط سقوط خيار جایز نیست و اگر دفع غرر از بايع نشد، در این صورت شرط سقوط خيار جایز است.

شیخ(ره) تا اینجا یک جواب داده و جواب دوم این است که فرموده: «هذا مع إمكان التزام فساد اشتراط عدم الخيار على تقدير فقد الصفات المعتبر علمها في البيع»، ملتزم می‌شویم به اینکه اشتراط عدم خيار، بر فرض نبود صفاتی که علم به آن در بيع معتبر می‌باشد فاسد است، «خرج اشتراط التبري من العيوب بالنصّ و الإجماع»، اما اشتراط برائت و تبري از عيوب به سبب نصّ و اجماع خارج می‌شود، «لأنّ قاعدة «نفي الغرر» قابلة للتخصيص، كما أشرنا إليه سابقاً»، چون قاعده‌ی نفي غرر قابل تخصيص است، در بحث خيار غبن بحثش مطرح شد.

آخرین مطلبي که بیان کرده‌اند ردّ کلام صاحب جواهر(ره) است که در ما نحن فيه قائل شده به اینکه چنین شرطی صحیح است، یعنی قائل به قول دوم شده که در ما نحن فيه هم عقد صحیح است و هم شرط.

دلیلی که ایشان آورده این است که معنای غرر این است که در متعلق بيع غرر نباشد و در اینجا هم که در متعلق بيع غرر نیست، بايع گفته: مبيعي را با این صفات می‌فروشم و صفاتش را هم بیان کرده، پس در متعلق بيع غرر و جهالتی وجود ندارد، لذا بيع صحیح است و شرط سقوط خيار هم إشکالی ندارد.

«و ظهر أيضاً ضعف ما يقال: من أنّ الأقوى في محلّ الكلام الصحة»، همچنین ضعف کلام صاحب جواهر(ره) که گفته: أقوى صحت است روشن می‌گردد، «لصدق تعلّق البيع بمعلوم غير مجهول»، برای اینکه بيع به شيء معلوم و غير مجهول متعلق شده «و لو أنّ الغرر ثابت في البيع نفسه لم يجد في الصحة ثبوت الخيار»، صاحب جواهر(ره) فرموده: اگر نفس بيع غرری شد، خيار نمی‌تواند این بيع غرری باطل را تصحیح کند، «و إلّا لصحّ ما فيه الغرر من البيع مع اشتراط الخيار»، اگر ثبوت خيار بخواهد رافع غرر باشد، هر بيع غرری همراه با خيار باید صحیح باشد، «و هو معلوم العدم.»، و این روشن است که باطل است.

«و إقدامه بالبيع المشتراط فيه السقوط مع عدم الاطمئنان بالوصف»، إقدام مشتری بر رضای به بيعی که در سقوط خيار رؤیت شرط شده، در حالی که اطمینان به وجود این وصف هم ندارد، «إدخال الغرر عليه من قبل نفسه، انتهى.»، یعنی مشتری غرر را بر خودش داخل کرده است.

پس صاحب جواهر(ره) حرفش این است که خيار نمی‌تواند رافع غرر باشد و در ما نحن فيه متعلق بيع في نفسه غرری نیست، پس معامله صحیح است و شرط هم صحیح است، چون خود مشتری این شرط را قبول کرده است.

شیخ(ره) دوباره همان مطلبی را که در ابتدای بحث امروز بیان شد، بیان کرده و فرموده: «توضیح الضعف: أنَّ المجدى فى الصحّة ما هو سبب الخيار»، توضیح ضعف اینکه آنچه که مجدى در صحت هست، همان سبب خيار است، «و هو التزام البائع وجود الوصف لا نفس الخيار.»، و سبب خيار اين است که بايع به وجود وصف ملتزم می‌شود، نه خود خيار، «و أمّا كون الإقدام من قبل نفسه فلا يوجب الرخصة فى البيع الغررى.»، اما اینکه مشتری خودش بر غرر اقدام کرده، موجب رخصت در بيع غررى نیست، گویا صاحب جواهر(ره) اقدام بر غرر را به اقدام بر ضرر قیاس کرده، که در اقدام بر ضرر همه گفته‌اند: مانعی ندارد، «و المسألة موضع إشكال.»، و مسئله محل اشکال است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين